



مصاحبه با کارآفرین موفق سرکار خانم فریبا بختیاری

لطفا مختصری از زندگی خود و کارآفرینی که انجام دادید را شرح دهید.

من "فریبا بختیاری" در سال ۱۳۴۸ در "شهر ری" به دنیا آمدم. اولین گام‌هایی که در جهت پر کردن وقت‌های فراغت خود برداشتم، درست در ۳۱ سال پیش بود. آن زمان من کودکی ۶ ساله بودم. خواهرم که ۲ سال از من بزرگتر بود، سعی داشت از مادرم که در زمان خود، بانویی تلاشگر، هنرمند و فعال بود، هنر قلاب‌بافی را بیاموزد. من که کودکی شیطان و در عین حال کنجکاو بودم، در امر آموزشی آنها دخالت می‌کردم. مادر برای سرگرمی من، یک قلاب و کمی نخ را در اختیارم گذاشت و وقتی به علاقه و استعدادم پی برد، فقط زنجیره زدن را به من آموخت. سعی کردم برای نشان دادن توانایی خود، کار را به بهترین نحو پیش ببرم. یکی دو روز گذشت، اولین تولید صنعت دستم را به نمایش گذاشتم، یک گلوله بزرگ نخ بود که شاید در دست‌های بزرگ مادر به زور جا می‌گرفت. این گلوله تمام زنجیره‌هایی بود که من با آن قلاب بر نخ زده بودم. بسیار خوشحال شدم. موفقیت جالب و لذت‌بخشی که باعث تشویق من از سوی مادر و دیگران شد. در نتیجه در اندک زمانی بقیه آموزش پایه و سایر آموزش‌های قلاب‌بافی را در حد ابتدائی آموخته و در نتیجه از نخ‌های ضایعاتی منزل کیف کوچکی برای خودم بافتم.

کم کم با دیگر کارها آشنا شدم، علاقه بسیار زیادی داشتم؛ طوری که حتی کمترین پول جیبی خود را خرج خرید وسایل مورد نیاز کاردستی‌های موردعلاقه‌ام می‌کردم، آن وقت‌ها، نظر اقتصادی خانواده ما در حد متوسط جامعه بود. کم کم به سن ۱۴ و ۱۳ سالگی رسیدم. بنا به توصیه دوستان، اطرافیان و مادرم و پافشاری من پس از پرس و جوی بسیار آدرس آموزشگاه خانم "صبا" در پیچ شمیران را پیدا کردیم و چند تا از اثرهای هنری آن زمان خویش را برداشته و همواره مادرم خدمت ایشان رفتیم وقتی ایشان این اثر را که بدون مربی و آموزش از کسی اقدام به خلق آن کرده بودم، ملاحظه کردند، (نوعی شماره‌دوزی روی تار و پود پارچه که بسیار ظریف و پرکار است) بسیار مرا مورد تشویق قرار دادند و طبق نظر ایشان، آن نوع درخت جزء ترم‌های دوم و سوم آموزش ایشان بود. بخاطر تشویق‌های ایشان به کمک مادرم و مربی آموزشگاه یک نمایشگاه کوچک برپا کردم و در آن تمام طرح‌های خود را فروختم و سفارشات زیادی گرفتم. از همین جا متوجه شدم که مردم علاقه زیادی به کارهای قلاب‌بافی و طرح‌های خلاقانه دارند به همین دلیل تصمیم گرفتم به همراه خواهرم یک کارگاه کوچک در زیرزمین منزل مادرم راه اندازی کنم و سفارشات خود را آماده کنم. پس از اینکه سفارشات را آماده کردم چندتا را به مغازه‌های اطراف بردم و با استقبال فروشندگان روبرو شدم و از آن طریق هم سفارشات زیادی گرفتم. وقتی فروش زیاد شد کارگاه را گسترش داده و چندتا شاگرد خصوصی گرفتم. تا اینکه ازدواج کردم و به کمک همسرم کارگاه را از منزل مادرم به جایی بزرگتر توسعه دادم و حدوداً ۱۵ نفر نیروی کار گرفته‌ام. امروزه با ابتکارهایی که در هنر سوزن‌دوزی انجام داده‌ام، قادر به تولید ۴۰ نوع محصول از این هنر شده‌ام که تعداد قابل توجهی از آن به تولید رسیده به‌خصوص در امر "سرمه‌دوزی" می‌توانم در هر شهر ایران نمونه‌ای از اثرهای خویش را ببینم، گرچه این هنر در اصل یکی از صنایع‌دستی اصفهان می‌باشد، ولی خوشبختانه به حول و قوه



الهی قادر به تولید این محصول به بالاترین کیفیت و حتی یک سری ابداعات تازه در این زمینه هستم. همچنین یک سری تولیدهای منحصربه‌فرد نیز دارم که همه حاصل فکر و اندیشه خود و تلفیق دوخت‌های سنتی متفاوت کشورمان است. بعدها کارگاه به شرکت تبدیل شد و خوشبختانه گوشه‌ای از آرزوهای خود که همانا ایجاد بستر و امکانات آموزش و تولید برای علاقمندان می‌باشد را به اجراء گذارده تا تعداد قابل توجهی از بانوان زحمتکش و هنردوست “ری” و تهران نزد من مشغول به کار و آموزش باشند. این شرکت در حال حاضر پذیرای این عزیزان می‌باشد و از آنجا که به ملک و سرزمین خود علاقه خاصی دارم، نام شرکت را نیز شرکت “نقش‌دوزی ری” گذاشتم تا شاید روزی در تمام دنیا محصولات تولید شده ما به نام “ری” معروف شود و مورد استقبال قرار گیرد.

ناگفته نماند، با وجود اینکه ۲ فرزند داشتم، اقدام به ادامه تحصیل نمودم و، تمام تحصیل خود را غیرحضوری و در خانه بدون حتی یک استاد و معلم تا دیپلم ادامه دادم.

باور کنید امکانات، ثروت، دارائی و حتی حمایت دیگران هیچ‌کدام دلیل موفقیت فرد نیست، خوشبختانه تنها کسانی که می‌توانستند مرا حمایت کنند، مادرم و شوهرم بودند و جا دارد از ایشان برای تحمل من و چشم‌پوشی از کاستی‌هایم تشکر کنم. بله تمام این صحبت‌ها برای این بود که بدانیم کمبود امکانات رفاهی، آموزشی، اقتصادی و اجتماعی بهانه است. من وقت فراوان داشتم، بسیار فکر می‌کردم و هرکدام از فکرها را که قابل اجراء بود، فوری انجام می‌دادم. حتی اگر آن ایده و پروژه روزها و ماه‌ها وقتم را می‌گرفت. همینکه تمام می‌شد، گویی در واقع دوباره متولد شده‌ام و دوباره جان گرفته‌ام. در ابتدا نظر دیگران برایم خیلی مهم بود، ولی وقتی دیدم عده‌ای هستند که همواره کارم را بیپه‌وده می‌پندارند و سعی در منحرف کردن کارم دارند، دیگر نظر کسی برایم اهمیت نداشت، زیرا چند بار مجبور به ترک کارم شده بودم و آن را نیمه و ناتمام رها کردم. ولی فکر می‌کنم آخر توانستم پیروز شوم و کارم را کم‌کم گسترش دهم. چنانچه، الان بعد از ۲۱ سال زندگی تمام تلاش ما ۴ نفر (خودم، همسر و فرزندانم) پیشبرد اهداف آرمانگرایانه من می‌باشد.

امروزه بدون حمایت این عزیزان حتی قدم از قدم هم نمی‌توانم بردارم. خوشبختانه ۲ پسر عزیزم همیشه ملاحظه وقت مادرشان را کرده‌اند و هیچ‌گاه مزاحم فعالیت من نشدند، بلکه در تمام عرصه‌ها تا جایی که در توانشان است، کمک هم می‌کنند. به‌نظر من، نظام اجتماعی و اقتصادی خانواده اگر برحسب تفاهم و یکرنگی باشد، محال است که نتوان سخت‌ترین و غیرممکن‌ترین کارها را انجام داد.

در پایان از مادر و پدرم و همچنین از همسر و پسران عزیزم تشکر فراوان دارم که بنده را در خیلی از موارد تحمل کرده و یاری نمودند. همچنین از جناب آقای “مهندس غلامی” بسیار متشکرم؛ چرا که اگر ایشان در مسیر من قرار نمی‌گرفتند، چنین موفقیتی را نمی‌توانستم به اطلاع شما دوستان برسانم و ایشان در این امر، مرا یاری نمودند.

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به سایت [کارنونت](http://www.karnonet.com) می‌باشد